

## ابعاد فقهی امام خمینی

### گفتگو با آیت الله حسین مظاهری

فقه اهل بیت:

آیا از دیدگاه فقهی، اسلام حکومت دارد یا خیر؟ اگر دارد، رهبری و زعامت آن انتصابی است یا انتخابی؟

آیت الله حسین مظاهری:

(حکومت) برای بشر یک امر ضروری عقلی است، زیرا اجتماع بدون حکومت موجب هرج و مرج است و این حکومت است که تنظیم کننده امور فرد و اجتماع و اجرا کننده حدود و حقوق و تامین کننده عزت و استقلال جامعه انسانی و مایه توسعه و تکامل علوم و فنون بشری است. این مطلب از امور بدیهی و غیر نیازمند به اقامه برهان می باشد. از سوی دیگر ادیان الهی به ویژه دین مبین اسلام نیز حکومت را امری ضروری و لازمه زندگی بشر محسوب نموده و برآن، ضرورت عقلی تاکید می کند، به عنوان مثال روایت تفصیلی فضل بن شاذان نیشابوری که از قول حضرت رضا(ع) نقل شده است، در این زمینه کافی است. و اصولاً اگر کسی در اهداف اصلی انبیای الهی(ع) دقت کند، به خوبی درمی یابد که رسیدن به این اهداف بزرگ یعنی رهانیدن آدمی از سلطه و اسارت بیگانگان و در نتیجه اعطای حریت و آزادی به وی، تعلیم و تربیت فراگیر بشر، احیای ارزش های انسانی، اقامه قسط و عدالت و مردم گرایی و بالاخره اکمال و رسانیدن آدمیان به تعالی و رشد الهی و دستگیری همه مستلزم برپایی و تشکیل حکومت است. اجرای این برنامه ها رسیدن به این آرمانها بدون ابزار حکومت، امکان پذیر نیست. در واقع حکومت و نظام و سیاست، وسیله و ابزار اجرای اهداف انبیا است. از این جهت می بینیم که هر کدام از آن بزرگواران نظیر حضرت داوود(ع) و حضرت سلیمان(ع) و نبی اکرم(ص) که موفق به تشکیل حکومت شده اند، تاچه اندازه در تعقیب و وصول به اهداف الهی خود موفق بوده اند و هر کدام که چنین ابزاری را به دست نیاورده اند، تاچه اندازه راه حرکت آنها ناهموار و در وصول به اهداف خود تا چه حد در تنگنا بوده اند. بی جهت نیست که طواغیت و دشمنان ادیان در همیشه تاریخ، برای ایجاد حکومت های صالحان ایجاد مانع و معضل کرده اند و همواره به دنبال براندازی حاکمیت صالحان بوده اند. از آن جا که در میان همه ادیان الهی، دین مبین اسلام برای (همه افراد) و (همه مکان ها) و (همه زمان ها) تا ابد و قیامت عمومیت دارد و این عمومیت سه گانه از نظر قرآن شریف و روایات اهل البیت(ع) از ضروریات و بدیهیات است، بنابراین اسلام در زمان غیبت امام معصوم(ع) نیز بدون تردید دارای حکومت است، به ویژه آن که اسلام دینی است عبادی و سیاسی و احکام مقدس آن در عبادات و مسائل شخصی خلاصه نمی شود و همانند زمان حضور برای اداره حکومت، زعیم و حاکم تعیین و منصوب کرده است، تا مسلمانان در امور اجتماعی و حوادثی که پیش می آید، به اورجوع کنند. لذا استاد بزرگوار محضر امام خمینی(ره) در این زمینه تصریح فرمودند: هر که اظهار کند تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است. استاد بزرگوار ما مرحوم آیه الله العظمی بروجردی قدس الله روحه در این زمینه فرمودند: چون در جوامع اولیه شیعه روایات بسیاری بوده که همه این روایات به دست ما نرسیده است، لذا

از اتفاق و اجماع فقها در یک فتوا درمی یابیم که آنان روایت کامل و صحیحی از نظر سند و دلالت در دست داشته اند که در مسیر زمان به ما نرسیده است. اصولاً ممکن نیست دینی که کلیه جزئیات عبادی و سیاسی و معاملاتی را ذکر فرموده است، مساله با اهمیت و دارای ضرورت و بدهتی مثل حکومت را فروگذار کرده باشد. شاید یکی از دلایل این که برخی روایات به دست ما نرسیده است، همان تلاش طواغیت و حکومت های جور برای جلوگیری از تشکیل و برپایی حکومت صالحان بوده است. از این جهت آنها برای رسیدن به این هدف دنبال محو افکار و اندیشه های ائمه طاهریین(ع) بوده اند، گر چه علی رغم همه این حرکات هنوز هم مجامع روایی و حدیثی بسیاری در دست ما قرار دارد، نظیر حادثه ۷ مبارک غدیر که با نهایت تلاش طواغیت برای محو آثار غدیری، هنوز هم آثار با عظمتی از آن حادثه به نقل از معصومین(ع) در اختیار ماست. بنابراین وقتی از یک سو می بینیم که اسلام در زمان غیبت امام معصوم(ع) بدون تردید دارای حکومت است و از سوی دیگر می دانیم که حکومت در درجه ۷ اول از آن ذات اقدس الهی است و سپس برای هر کسی که خداوند به او اعطای حکومت کند، لذا درمی یابیم که آن کسی حق حکومت دارد که از جانب خداوند برای احراز این مسوولیت نصب شده باشد، چرا که توحید خداوند متعال در(خالقیت هستی) ملازم و مستلزم با توحید او در(حاکمیت برهستی) است و همه حاکمیت های دیگر، چون(حاکمیت بالعرض) است، باید به حاکمیت خداوند که(حاکمیت بالذات) است، منتهی شود. پس حکومت از نگاه یک انسان موحد باید به نصب از سوی حاکم مطلق بر جهان هستی یعنی خداوند متعال باشد و این مطلب مهم نشان دهنده آن است که اگر تفکری، حکومت را از سوی پایین ببیند، این تفکر، توحیدی نیست، چرا که بر طبق تفکر توحیدی، حکومت اولاً از آن خداست و ثانیاً از آن هر کسی که خداوند به او اعطا کند، در نتیجه، حکومت امری است که از سوی بالا می آید، نه از سوی پایین و دقیقاً باید دید که او این اختیار را به چه کسانی اعطا کرده است. لذا حکومت دینی(انتصابی) است، نه(انتخابی) و روایات و ادله مربوطه، تعیین و نصب حکومت کرده است و اهل خبره بر اساس این ادله، مصداقی از این نصب را، تشخیص داده و کشف می کنند، همچنان که اگر مصداقی خود به خود زمام امور را به دست گرفت، این سکمت در وی تعیین پیدا می کند، نظیر آنچه در جمهوری اسلامی ایران در خصوص حضرت امام خمینی اعلی الله کلمته اتفاق افتاد. مساله حکومت در زمان غیبت امام عصر(ع) و موضوع ولایت فقیه از مسائلی است که به تعبیر زیبای استاد عظیم الشان ما حضرت امام خمینی اعلی الله کلامه(تصور آن موجب تصدیقش خواهد شد) و لذا است که می بینیم صاحب جواهر(قدس سره) که کتاب ارزشمند او ابزار مهم مراجع و مجتهدان است، در چندین مورد ادعای ضرورت درباره ولایت فقیه می کند و از جمله در کتاب امر به معروف و نهی از منکر، بیان بلندی دارد که: آن کس که در ولایت فقیه و سوسه می کند، از طعم فقه هیچ چیز نچشیده است و از لحن گفتار فقها و رموز آنان هیچ امری را نفهمیده است و در مراد ائمه طاهریین(ع) از روایات مربوطه دقت نکرده است. این گزارش اجمالی از یک راه برای اثبات موضوع(حکومت) و زعامت در غیاب پیامبر و اهل البیت علیهم صلوات الله است که در اصطلاح(علم اصول) به آن(کشف عقلی) می گویند، راه و تقریب دیگر برای اثبات این موضوع از طریق(علم کلام) است و آن تمسک به قاعده ای است که در اصطلاح کلامی به آن(قاعده لطف) اطلاق می شود و بیان مطلب به شکل منطقی این است: ارسال رسل و بعثت انبیا و همچنین تعیین و نصب اوصیای آنان، فیض و لطف است، چرا که در سعادت و کمال انسان ها نقش اساسی و تاثیر اصولی دارد و هر چه فیض و لطف باشد، بر خداوندی که فیاض علی الاطلاق است، لازم و واجب است، زیرا خودداری از فیض و لطف بخل است و خدای متعال از بخل و هرصفت ناشایست دیگر منزّه و پاکیزه است، پس نتیجه می گیریم که بعثت پیامبران و تعیین جانشینان آنان بر خدای

متعال لازم و واجب است. همین برهان عقلی و شکل اول منطقی برنصب زعییم و رهبر در زمان غیبت نیز دلالت دارد، به این تقریب که: نصب زعییم در زمان غیبت فیض و لطف است، زیرا حفظ نظام در جوامع اسلامی و اجرای قوانین اسلام به ویژه قوانین اجتماعی و سیاسی و بیان احکام اسلام و تطبیق کلیات احکام بر امور و حوادث واقعه، همه نیازمند حضور زعییم و رهبر است و بدون وی نظام به هرج و مرج می انجامد و چون هر چه فیض و لطف است، برفیاض علی الاطلاق لازم است، پس تعیین و نصب زعییم از ناحیه خداوند متعال در زمان غیبت لازم و واجب است و از آن جا که این نصب نمی تواند در غیر پیامبر(ص) و ائمه طاهریین(ع) به صورت (فردی) باشد، بلکه به صورت(عنوانی) است و یا به تعبیر دیگر(نصب به وسیله تنصیب) نیست، بلکه (نصب به وسیله توصیف) است و این (عنوان) و (وصف) ممکن است همیشه دارای مصادیق متعدد باشد، از این جهت مردم به وسیله اهل حل و عقد یعنی کارشناسان و خبرگان حکومت شناس، یکی از آن مصادیق متعدده را که حائز شرایط کامل است، تشخیص داده و کشف می کنند، چنان که از روایات معتبره و از جمله مقبوله عمر بن حنظله استفاده می شود که ائمه هدی(ع) در زمان عدم دسترسی به امام معصوم(ع) فقیه جامع الشرائط رامنصوب به حکومت فرموده اند و افراد حکومت شناس باید در هر زمان این مصداق را کشف و تشخیص و معرفی نمایند و آنچه به عنوان اشکال گفته شده که (دلالت روایات مذکوره برنصب فقها برای حکومت و ولایت محل اشکال است و حتی مقبوله عمر بن حنظله بر فرض این که مفاد آن نصب باشد که آن هم محل اشکال است برپیش از منصب قضاوت دلالت ندارد) اشکالی غیر وارد و ادعایی بلاوجه است که رد و نقد آن موکول به محل خود و کتب مفصله است، لکن اجمالا باید اشاره کرد که اگر مقبوله عمر بن حنظله را مختص به امر قضا بدانیم، نتیجه آن عدم مماثلت بین سوال سائل و جواب امام(ع) است و درحقیقت، جواب، نسبت به سوال، ناقص و اجنبی خواهد بود و البته تفصیل این مطلب در این مختصر نمی گنجد. در میان فقها، اگر خود به خود یکی مقدم شود، همان شخص، ولی امر خواهد بود، زیرا تعدد، موجب هرج و مرج و از بین رفتن انسجام ملی کشور است و بنابراین درحقیقت انتخاب مردم یک عنوان ثانوی است، نه یک حکم اولی. پس می توان گفت که طبق ادله نصب، وظیفه اهل حل و عقد که در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران همان مجلس خبرگان رهبری است، کشف و تشخیص ولی فقیه است. به عبارت دیگر: مسوولیت خبرگان، کشف شرایط ولی فقیه در شخص خاص و معرفی او به جامعه اسلامی است و نه (جعل مقام ولایت) یا (انشاء نصب ولی) یا (اعطای مقام مجعول به فقیه واجد شرایط رهبری) و براین اساس آنچه گفته شده که (رهبر از ناحیه خبرگان و مردم انتخاب می شود)، امری به کلی غلط و نادرست است. البته دو دلیلی که اختصارا بیان شد، تفصیلی دارد که در کتب تفصیلی آمده است و ما نیز در فصل دوم از کتاب (مقایسه های بین سیستم های اقتصادی) در بحث حکومت و ولایت در اسلام این دلایل را تفصیلا تبیین کرده ایم که علاقه مندان می توانند به آن جا مراجعه کنند، ضمن آن که براهین و نیز ادله نقلی دیگری در این خصوص وجود دارد که برخی از آن استدلال ها در همان کتاب آمده است و تفصیل این ادله که تماما برولایت مطلقه فقیه به صورت نصب از جانب شرع مقدس دلالت دارد و پاسخ از اشکالات مختلفی که نسبت به آن طرح شده است و نیز بررسی و رد ادعای وجود روایات معارض، همه مباحث علمی مفصلی است که در این مختصر نمی گنجد و ما این مباحث را در یک سال تحصیلی در دروس خارج فقه به صورت مفصل بررسی کرده ایم که در شرف تحقیق و طبع است. برای تکمیل دودلیلی که گذشت، باید اضافه کنیم که مفاد این دو دلیل و ادله دیگر به ما می فهماند که اسلام برای زمان غیبت امام معصوم(ع)، تعیین و نصب زعییم و رهبر کرده است، ولی این که آن زعییم چه کسی است، این مطلب را از قاعده دیگری

که در اصطلاح علم اصول قاعده قدر متیقن نامیده می شود، به دست می آوریم. قاعده (قدر متیقن) در این جا دلالت می کند که آن زعیم باید فقیه جامع الشرائط یعنی (متخصص در علوم اسلامی) و (متعهد به عدالت و تقوا) و (لایق در مدیریت و تدبیر) باشد، چنان که عقل نیز حکم می کند که چنین شخصی بردیگران مقدم است، زیرا مردمان در علوم و معارف اسلامی صاحب نظرند و یانیستند و قطعاً آن که صاحب نظر است، برای امر حکومت اسلامی شایسته تر است و آنان که صاحب نظرند، یا عادل هستند و یا نیستند قطعاً آن که عادل است، برای حکومت سزاوارتر است و آنان که عالم و عادلند، لیاقت قدرت و اداره جامعه اسلامی را دارند و یا ندارند و قطعاً آن که قدرت مدیریت و تدبیر داشته باشد، برای زعامت و رهبری اولی و در اولویت است و بنا بر این زعامت در اسلام ویژه (فقیه عادل با کفایت) است.

فقه اهل بیت:

با فرض انتصابی، نقش مردم در حکومت چیست؟ و ارتباط رای اکثریت و انتخابات با موضوع ولایت فقیه چگونه تبیین می شود؟

آیت الله حسین مطهری:

در چنین سیستمی نقش مردم در حکومت از طریق رای به خبرگانی که مصداق فقیه عادل با کفایت را شناسایی و معرفی میکنند، روشن میشود و مادر هردو استدلال سابق به این مطلب اشاره کردیم، اما آنچه باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که انتخاب هیچ نقشی در (مشروعیت) و یا حتی (فعلیت) ولایت فقیه ندارد، بلکه تنها عامل مشروعیت ولایت فقیه، انتصابی است که از جانب شرع مقدس صورت گرفته و در حقیقت حکومت اسلامی از آن جهت که باذن و اجازه شرع مقدس انجام پذیرفته است و تجلی حکومت خداوند است، مشروعیت پیدا می کند و لذا در روایات و سیره ائمه اهل بیت (ع)، از امری به عنوان انتخاب در مساله ولایت فقیه هیچ اثری (قولاً یا فعلاً) و یا (تقریراً) وجود ندارد، ولی خلاف این مبنا یعنی مبنای نصب در آیات و روایات مربوطه ولایت و حکومت نظیران (الحکم الا لله)، (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)، (فانهم حججتی علیکم و اناحجه الله) و (فانی قد جعلته عکلیکم حاکماً) و... وارد شده است و از این جهت استاد بزرگوار ما حضرت امام خمینی قدس سره می فرمودند: از نظر شیعه، این مطلب از امور بدیهی است که مفهوم حجت خدا بودن امام معصوم (ع) آن است که او دارای منصب الهی و صاحب ولایت مطلقه بر عباد است و چنان نیست که فقط، مرجع بیان احکام الهی باشد و لذا از گفته ء آن حضرت که فرموده اند: **فانهم حججتی علیکم و انا حجه الله** به خوبی می توان دریافت که هر آنچه از سوی خداوند به امام معصوم (ع) واگذار شده و در مورد آن امور، حکم ولایت دارد، فقها نیز از طرف امام معصوم (ع)، صاحب همان اختیارات هستند و از این حیث روشن می شود که مرجع این حقوق، جعل ولایت از ناحیه مقدسه ء الهیه برای امام معصوم (ع) و جعل ولایت از جانب امام معصوم (ع) برای فقهاست. اساساً در کلمات فقها رضوان الله تعالی علیهم تعبیر (نیابت) وجود دارد، ولی تعبیر (انتخاب) وجود ندارد و معلوم است که نایب اعم از خاص و نایب عام از جانب منوب عنه تعیین و نصب می شود، نه آحاد اجتماع، در حالی که در انتخاب مساله وکالت مطرح است و در وکالت نه تنها موکل موظف به پیروی از وکیل خود نیست، بلکه هر زمان که اراده کند، می تواند او را برکنار نماید و حال آن که در امر ولایت و حکومت اولاً همگان موظف به پیروی از ولی امر هستند، زیرا حکم او حکم خداست و ثانیاً این گونه نیست که با اراده آنان، ولی امر از منصب خود عزل شود، چرا که به

نصب آنان نیامده که با عزل آنان برود. بنابر این آنچه گاهی گفته می شود که محتمل است (در زمان عدم دسترسی به امام معصوم (ع)، اداره امور عامه لازم الاجرا به خود جامعه مسلمانان واگذار شده، بدین گونه که آنان موظف باشند شخص صالح جامع الشرائطی را برای این امور انتخاب نمایند، یعنی در چارچوب شرایطی که برای ولی امر از کتاب و سنت و عقل استفاده می شود، تا او پس از انتخاب، اداره این قبیل امور را به عهده گیرد) احتمالی است بدون وجه و احتمال غیر موجه تحت قاعده (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال) قرار نمی گیرد و اساسا این سخن، کلامی بی اساس و منتج به پدیده استعماری جدایی دین از سیاست و در حقیقت حکم نمودن به نابودی اسلام است و این جا همان نقطه اساسی اختلاف بین مذهب تشیع و تسنن است، چرا که شیعه در اصول دین با اهل سنت اختلافی ندارد، جز در همین که ولایت را انتصابی و از قبل خداوند می داند، ولی اهل سنت معتقدند که امر ولایت و حکومت، منصوص و انتصابی نبوده و مردم می توانند زعیم و رهبر خود را انتخاب نمایند و حتی بالاتر از این باید گفت که انتخاب به معنای وکالت در نزد اهل تسنن هم مطرح نیست و مساله بیعت که در نزد آنان به عنوان یک اصل مطرح است، از نوع وکالت به ولی امر نبوده که در نتیجه، مقام ولایت، یک منصب اعطا شده از جانب مردمان باشد، چرا که اهل تسنن هم معتقدند که وقتی مردم با حاکم بیعت نمودند، باید ملتزم به این بیعت باشند و از این جهت نمی توانند هرگاه اراده کردند، وی را عزل نمایند و باید از او امر و نواهی وی تبعیت کنند که این مبنا با مبنا وکالت در همان دو جهت اساسی که قبلا ذکر شد، متفاوت است. خلاصه کلام آن است که حجیت رای اکثریت، یک حجیت مطلقه نیست، بلکه مقید است به دو قید: قید اول آن است که باید (عقلایی) باشد، به این معنا که مثلا ناشی از مشورت با اهل خبره باشد و قید دوم آن است که باید (در محدوده شرع مقدس و در چارچوب احکام الهیه) باشد و نه در هر مساله و هر زمان و هر مکان. قید اول بر اساس سیره عقلایی و روش عقلای عالم است که اسلام هم آن را حجت می شمارد و قید دوم هم لازمه مسلمانی و تدین مابعد دین خداوند است. لذا این طور نیست که همه جا رای اکثریت برای اقلیت، حجت بوده و انتخاب اکثریت یک مبنا و مشروعیت بخشنده به همه اصول و مسائل باشد. بنابراین آنچه گفته شده که (ولایت فقیه از ناحیه مردم تثبیت می شود و یا فعلیت حکومت به انتخاب مردم می باشد و از طرف خدا و ائمه (ع) فقط شرایط منتخب تعیین شده است) نیز سخنی نادرست و غیر موجه است، چرا که معنای این سخن آن است که ولایت فقیه امری (اقتضایی) باشد و این امر اقتضایی (فعلیت) پیدا نمی کند، مگر با انتخاب مردم که موجب جلب مساعدت و همکاری آنها در امر حکومت و اجرای قوانین و اوامر و نواهی نظام می شود. این استدلال به کلی نادرست است و از خلط بین (اعمال ولایت) و (فعلیت ولایت) سرچشمه می گیرد. به بیان دیگر: آنچه منوط به مساعدت مردم که ناشی از امر انتخاب است می باشد، اعمال ولایت است و فرق است بین اعمال ولایت با اصل ثبوت و فعلیت ولایت. البته ما در نکته اول در پایان هر دو استدلال برای انتصابی بودن ولایت فقیه، نقش مردم در حکومت را مورد اشاره قرار دادیم و در نکته بعد به نقش دیگر مردم در حکومت نیز اشاره خواهیم کرد.

در نظام ولایت فقیه رابطه رهبر با مردم چگونه است؟

آیت الله حسین مطهری:

دلالت عقل ضروری و شرع مقدس است که همه افراد جامعه اسلامی به ویژه مراجع و مجتهدان و متخصصان فنون و افراد ذی نفوذ و غیرهم باید در مساعدت و کمک به ولی فقیه زمان از هیچ تلاشی فروگذار نمایند. از این جهت قرآن شریف خطابات سیاسی و اجتماعی را متوجه همه افراد می کند و نه فقط شخص حاکم. آیاتی مانند (الزانیه و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما ماه جلده) ، (السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما) ، (فقاتلوا الی تبغی حتی تفیء الی امرالله) ، (فقاتلوا ائمه الکفر) ، (وقاتلوهم حتی لاتکون فتنه) ، (فقاتلوا اولیاء الشیطان) ، (وقاتلوا المشرکین کافه) ، که همانند آن در قرآن شریف فراوان است، در زمانی نازل گشت که حکومت از سوی خداوند متعال نصب شد و رهبر آن، شخص رسول الله (ص) بود و احدی حق دخالت نداشت و (ماکان لمومن و لامومنه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم) . چنان که دلالت عقل ضروری و شرع مقدس است که ولی فقیه نیز باید از فکر و رای و کمک و تخصص و مشورت دیگران بهره برداری کند، همان گونه که قرآن شریف خطاب به نبی اکرم (ص) می فرماید: (وشاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله) و روشن است که این خطاب به شخص شخیص آن بزرگوار به عنوان (فرد خاص) نازل نشده، بلکه این خطاب به نبی اکرم (ص) به عنوان (رهبر امت و ولی مسلمین) صادر شده است این آیه مبارکه، حجت مستندی برای ارج نهادن به امر مشورت و رای مسلمانان است، چنان که آیه شریفه (وامرهم شوری بینهم) نیز به معنای ستایش جامعه اسلامی است از آن جهت که در شوون عامه و مسائل مهمه به شور و مشورت می نشینند. البته همان گونه که در مورد رای اکثریت گفته شد، روشن است که مشورت در عرض احکام شرعیه الهیه و یا مخالف آن نمی تواند باشد، بلکه باید در مسیر عمل به احکام شرعیه الهیه باشد، یعنی هم مشورت و هم رای اکثریت در حریم اموری که دین، تکلیف آن را روشن کرده، نیست. اگر هم بشود، از هیچ حجیتی برخوردار نیست و لذا نبی اکرم (ص) که مخاطب آیه شریفه و مامور به مشورت با مسلمانان است، در امر نبوت و رسالت با کسی مشورت نمی فرمود یا آن امور الهیه و وکحالیانی را به رای اکثریت و در معرض انتخابات مردمی نمی گذاشت، چرا که دین از جانب حضرت حق تعالی است و مکلفان باید تابع باشند. همان گونه که گفته شد این خطاب مربوط به جنبه حکومتی و زعامت آن بزرگوار بوده است که مامور به مشورت با مسلمانان شده و این هم یکی دیگر از نقش های مردم در حکومت است که در نکته قبل وعده کردیم به آن اشاره کنیم. بنابراین نقش مردم در حکومت دوران غیبت بر دو محور اساسی است: اول: رای به خبرگان که مصداق ولی فقیه را شناسایی کرده و تشخیص می دهند. فی الواقع این مردم هستند که به صورت غیر مستقیم، رهبر جامعه اسلامی را کشف کرده و تشخیص می دهند. دوم: مشورت دادن و مساعدت نمودن و معاضدت کردن ولی فقیه هم (به صورت غیر مستقیم) از طرق مختلف مشارکت های سیاسی و حفظ اتحاد و حضور در صحنه و تبعیت از ولایت مطلقه و هم (به صورت مستقیم) از طریق انتخاب مسوولانی نظیر رئیس جمهور و نمایندگان مجلس شورای اسلامی و نمایندگان مجلس خبرگان و... که طرف شور و مشورت حکومت و ولایت واقع می شوند. به عبارت دیگر می توان گفت: ملت در حکومت و حاکمیت، هم در مرحله حدوث و هم در مرحله بقا دارای مشارکت جدی و صاحب نقش و سهم تعیین کننده ای هستند. از این جهت جمهوری

جمهوری اسلامی به کلی تامین می شود و چون این (جمهوریت) درچارچوب شریعت و با قید اسلامی است، بنابراین توضیحاتی که گذشت، (اسلامیت) آن نیز به نحو شایسته ای تامین خواهد شد.

فقه اهل بیت:

شرایط لازم برای ولی فقیه چیست؟ آیا علمیت هم شرط است؟

آیت الله حسین مطهری:

اهم شرایط ولی فقیه، (فقاہت)، (عدالت) و (کفایت) است، همچنان که در اصول پنجم و یکصد و نهم قانون اساسی در مقام برشمردن شرایط و صفات رهبر، همین سه شرط، بیان شده است. اشتراط هر سه شرط، ضرورت عقلی است، چرا که آشنایی کامل به قوانین هر مملکتی لازمه حکومت است و تعهد و تقوا و امانت نیز برای زعیمی که میخواهد در راس حکومت دینی واقع شود، بدون تردید لازم است و لیاقت و کفایت و قدرت بر اداره حکومت هم شرط است که بدون وجود آن هیچ حکومتی انسجام نمی یابد. لذا نظیر آیه شریفه (ان الله اصطفیٰ علیکم وزاده بسطه فی العلم و الجسم) و (لاینال عهدی الظالمین) که این سه شرط را طرح کرده اند، دارای بیان ارشادی هستند و بر همان ضرورت عقلی تاکید دارند. اما (علمیت)، (اعدلیت) و (اقدریت) در مورد ولی فقیه گرچه خوب است، ولی عقلا شرط نیست، زیرا دخالت در امر حکومت ندارد، همچنان که در امر قضاوت و یا تصدی امور حسبیه، اجتهاد و عدالت و قدرت شرط است، ولی قطعا علمیت، اعدلیت و اقدریت شرط نیست. روایاتی که علمیت را شرط دانسته و بیش از ده روایت است، اولاً از ابعاد سه گانه (صدور)، (جهت صدور) و (دلالت) قابل بررسی است و ثانیاً بهترین آنها سند او دلالتا صحیحہ عکیص بن القاسم است که در آن حضرت صادق (ع) می فرماید: **والله ان الرجل لیکون له الغنم فیها الراعی فاذا وجد رجلا هو اعلم بغنمه من الذی هو فیها یخرجه و یجیء بذلک الرجل الذی هو اعلم بغنمه من الذی کان فیها،** لکن: اولاً، این روایت از آن جا که ارشادی است، برپیش از آنچه عقل به آن حکم می کند، دلالت ندارد و تابع مایرشد الیه است، یعنی تابع آن چیزی است که عقل آن را تعیین می کند. عقل در مورد حکومت، علمیت در یک جهت خاص مثل فقه را شرط نمی بیند، بلکه در مجموع و علمیت در اداره حکومت را شرط می داند، به خلاف موضوعی مانند مرجعیت یا رجوع به پزشک و لذا برای انجام یک عمل جراحی پزشکی باید به سراغ بهترین پزشک و اعلم پزشکان در رشتهء مربوطه رفت، ولی برای اداره یک بیمارستان علمیت در پزشکی شرط نیست، بلکه علمیت در اداره و تدبیر بیمارستان شرط است. ثانیاً، این روایت مربوط به خلافت ائمه (ع) است، چنان که بسیاری از روایات دیگر نظیر این روایت به این نکته تصریح دارد. اساساً این روایات در فضایی صادر شده است که در آن فضا مدعیان زیادی برای خلافت و امامت پیدا شده بودند و حتی بعضاً شورش می کردند. ثالثاً، اصطلاح (اعلم) در این روایت (افعل تفضیل) نیست، بلکه (صفت مشبیه) است، به این معنا که چون روایت مربوط به خلافت ائمه (ع) است، لذا نمی خواهد بگوید که مثلاً امام صادق (ع) از ابوحنیفه اعلم است، بلکه می گوید امام صادق (ع) عالم و بالتیجه ابوحنیفه جاهل است پس اساساً بحث علمیت به معنای افعل تفضیلی آن مطرح نیست. رابعاً، این روایت اطلاق ندارد و قدر متیقن از آن، همان خلافت ائمه طاهرین (ع) است. خامساً، با صرف نظر از نکات فوق و بر فرض شمول این روایات نسبت به مساله ولایت فقیه باید گفت علمیت در حکومت غیر از علمیت در مرجعیت است و این روایات متعرض علمیت در حکومت است، نه علمیت در فقاہت. به بیان دیگر: (اصطلاح فقهی اعلم)، مقیاس تفسیر (اعلم) در این

روایات نیست و اصولاً مادر استفاده از یک روایت مجاز نیستیم که اصطلاح مر تککز در ذهن خود را بر روایت تحمیل کنیم. در این روایات اعلم به معنای کسی است که به دلیل اجتماع جمیع شرایط زعامت در وی، بهتر بتواند حکومت اسلامی را اداره کند. لذا در تراجم بین کسی که اعلم در فقه است و دیگری که اعلم در فقه نیست، ولی بهتری تواند حکومت را اداره کند، عقلاً و شرعاً فقیه دوم مقدم است، نه فقیه اول و اگر حکومت به فقیه اول سپرده شود، ظلم بزرگی به حکومت اسلامی و به آحاد مسلمانان و به آن فقیه دوم که موخر انداخته شده و بلکه به آن فقیه اول که بدون جهت مقدم شده است، روا کرده اند. عمل فقهای عظیم الشان (قدس سرهم) نیز بر همین شیوه دلالت دارد که آنان برای پذیرش مرجعیت عامه که نوعی زعامت دینی را به همراه داشت، به اعلمیت فقهی اعتنایی نمی کردند، بلکه به اولویت در اداره حکومت و نظام و جامعه مسلمانان توجه داشتند، چنان که محدث قمی (قدس سره) نقل می کند: مرحوم آیه الله العظمی سید محمد فشارکی (قدس سره) هنگامی که بزرگان برای قبول مرجعیت به ایشان مراجعه نمودند، در جواب آنها فرمود: (گرچه من اعلم در فقه هستم، اما ریاست شرعی و مرجعیت عامه دینی به غیر از اعلم فقه، نیازمند امور دیگری از قبیل وقوف بر مسائل سیاسی و شناختن مواضع مواقع امور است و لذا من اهلیت برای چنین منصبی ندارم). این اهتمام بی نظیر برای این جهت است که آن بزرگوار می دانسته که مرجعیت عامه، مستلزم اداره جامعه اسلامی است و می دانسته که اگر ولی و حاکم بر اساس عدم تدبیر و آشنا نبودن به مقتضیات زمان و مکان و یاب و واسطه سادگی در فکر و اندیشه، به گونه ای موضع گیری یا عمل کند که نظام دچار انفعال شود یا مثلاً جامعه اسلامی و منابع خود را به رایگان به دشمنان تحویل دهد، هر چند این شخص اعلم در فقه هم باشد، چه خسارت عظیمی گریبانگیر نظام و جامعه اسلامی خواهد شد. سادسا، آنچه در مورد این روایات مسلم است، حداقل، وجود احتمالاتی است که ما را از استناد به این روایات به صورت قطعی برای اثبات شرط اعلمیت در رهبری، بازمی دارد، چرا که: اذا جاءك الاحتمال بكطل الاستدلال. خلاصه سخن آن که این روایات کشف جدیدی نیست که به چنگ کسی افتاده باشد، بلکه اصحاب رضوان الله علیهم از این دسته احادیث به خوبی مطلع و آگاه بودند، لکن با توجه به اشکالاتی که گذشت، بالاتفاق به شرط اعلمیت در ولایت، اعتنایی نکرده اند و بنابراین آنچه گفته شده که (از این اخبار و روایات به نحو اجمال استفاده می شود که ولایت امر مسلمانان نیز از شوون مجتهد علم زمان خود می باشد و اجمالاً اعلم و افقه متعین است) ادعایی بدون دلیل و استفاده ای کاملاً بلاوجه است. مضافاً به این که جمع این ادعا و ادعای دیگر یعنی انتخابی بودن ولایت فقیه، کاملاً متناقض است، چرا که: اولاً، اگر اعلمیت در منصب رهبری و ولایت شرط باشد، قاعدتاً، آن اعلم، یک نفر از فقیهان واجد شرایط خواهد بود و دیگر جایی برای این ادعا نمی ماند که بگوییم (اساس و زیر بنای حکومت فعلی فقیه، آرای مردم و انتخاب آنان می باشد و ولایت او از ناحیه مردم تثبیت می شود). ثانیاً، بر طبق مبنای انتخاب، اگر مردم یا خبرگان کسی را انتخاب کردند که اعلم نبود، آن گاه چه باید کرد و در تراجم بین اعلم و انتخاب مردم یا خبرگان کدام یک مقدم خواهد بود؟ باید در مقام بیان و ابراز یک نظریه علمی، همه جوانب آن را سنجید، در غیر این صورت، مثل بحث حاضر، در تناقض گویی واقع خواهیم شد.



آیا ولایت فقیه مطلقه است؟ معنای مطلقه چیست؟

آیت الله حسین مظاهری:

از قرآن شریف استفاده می شود که اوامر و نواهی پیامبر اکرم (ص) در همه امور و از جمله در امر حکومت را همگان قبول کنند، حتی اگر بر ضرر آنها باشد. این ضرر اعم از ضرر جانی و مالی و آبرویی و غیر این هاست: (النبی اولی بالمومنین من انفسهم)، (ماکان لمومن ولا مومنه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم) و آنچه که در مورد اولویت نبی اکرم (ص) نسبت به مومنان گفته شده که (این اولویت ناظر به مسائل عمومی و اجتماعی مومنان است، نه امور شخصیه آنان از قبیل مال و خانه و ناموس آنان)، حرفی است نادرست و تقیید بدون دلیل آیه شریفه است، چنان که استاد بزرگوار ما و مفسر عظیم الشان مرحوم علامه طباطبایی قدس الله نفسه الزکیه در تفسیر شریف المیزان در ذیل آیه شریفه فرموده اند که (این اولویت، مطلقه و در تمام امور دین و دنیای انسان هاجاری است) و هیچ دلیلی بر انحصار آیه شریفه در امر خاصی نظیر تدبیر امور اجتماعی یا مساله قضاوت و یا امر دیگری وجود ندارد. این مطلب جای تعجب نیست، چرا که پیامبر (ص) نماینده خداوند است و جز خیر و صلاح فرد و جامعه را در نظر نمی گیرد. بنابراین همین اولویت در مسیر منافع بشر خواهد بود. مساله (اولویت بر مومنان)، پس از نبی اکرم (ص) به معصومان (ع) اختصاص داده شده است و لذا آن بزرگوار در جریان غدیر خم پس از آن که از حاضران سوال فرمود که (الست اولی بکم من انفسکم، آیا من به شما اولی از خود شمانیستم؟)، آنان پاسخ مثبت دادند، آن گاه فرمودند: **من کنت مولاه فهذا علی مولاه**. (اما پس از غیبت کبری این امر به ولی فقیه اختصاص داده شده، همان طور که در دلایل و روایات مربوطه آمده است. از این جهت حضرت صادق (ع) در مقبوله عمر بن حنظله می فرماید: (رد کننده فقیه، رد کننده ما، رد کننده ما، رد کننده خداوند است و این عمل در حد شرک به خداوند است). از این رو آن جا که تشخیص و صلاح حکومت باشد، نظیر امر به جنگ و اخذ مالیات و طلاق به عنف باید مسلمانان تابع صددرصد باشند. این وظیفه تبعیت حتی در مورد مراجع تقلید و مجتهد اعلم از ولی فقیه هم جاری است. این مطلب یک امر ضروری است و بدون آن هرج و مرج و اختلال نظم لازم می آید. لذا این اشکال هم که گفته شده (ولایت فقیه اگر انتصابی باشد، لابد به عنوان عام فقه است، نه به عنوان اشخاص، و انتخاب شخص خاصی توسط خبرگان، موجب عدم ولایت دیگران نمی شود و در این صورت با تعدد فقهای منصوب در یک زمان و با اختلاف نحوه درک و انظار آنان چه بر سر اسلام و مسلمانان می آید) بیشتر یک اشکال سطحی و ناشی از عدم دقت در مجموع روایات مربوطه است، تا یک اشکال علمی، زیرا: اولاً، آنچه که از مجموع روایات، مستفاد است، آن است که امارت و حکومت و ولایت در مقام عمل برای یکی از فقها ثابت می شود و بقیه فقها او را معاونت و معاضدت می کنند. به عبارت دیگر: بر طبق برخی از روایات نظیر مقبوله عمر بن حنظله، ولایت مطلقه به صورت (اقتضایی) و (شانی) برای هر فقیه واجد شرایطی ثابت است، ولی روایات دیگری وجود دارد که بر کیفیت ولایت در مقام (اعمال)، دلالت می کند که در حقیقت این دسته از روایات به یک معنا مفسر دسته قبل است که نمونه آن همان روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا (ع) و نیز روایت ابن ابی یعفور از امام صادق (ع) و نیز چندین روایت دیگر است، که در این روایات تصریح شده که در زمان واحد، بیش از یک امام و والی و ولی وجود ندارد، چرا که تعدد، موجب هرج و مرج و اختلال نظام است. اساساً این روایات

ارشادی است، چرا که عقل نیز بر این مطلب و ضرورت آن حاکم است. ثانیاً، ادل الدلیل علی شیء و وقوعه، بهترین دلیل بزرگ امر، وقوع خارجی آن امر است. آیا اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه و اجرای آن از ابتدای تشکیل نظام اسلامی در کشور ایران که بر اساس نظریه بنیانگذار نظام قدس سره و بر طبق قانون اساسی مصوب ملت شکل گرفته تاکنون موجب اختلال و هرج و مرج شده است؟ خلاصه مطلب روشن تر از آن است که نیاز به بسط کلام داشته باشد. بنابراین آنچه که گذشت، معنای (ولایت مطلقه فقیه) این است که مفاد دوآیه شریفه ای که در ابتدای این نکته ذکر شد، یعنی مساله (اولویت بر مومنان) پس از غیبت کبری به ولی فقیه اختصاص دارد. بنابراین آنچه از سر نا آگاهی و یا از روی عناد در تفسیر ولایت مطلقه گفته شده که مثلاً (ولی فقیه، ولایت بی حد و حصر بر جان و مال و ناموس مردم دارد) و بعد هم به این استناد گفته می شود که (تعبیر ولایت مطلقه فقیه بد تعریف کردن است و موجب اشمئزاز و وحشت مردم و موهم ولایت بی حد و حصر است و بوی استبداد و دیکتاتوری می دهد و هرگز خداوند برای فرد غیر معصوم جائز الخطا چنین ولایتی را قرار نمی دهد و مورد رضایت او هم نیست و اگر فرضاً از نظر تئوری و بحث مدرسه ای، ولایت مطلقه فقیه را بپذیریم، در محیط و جو امروز که مردم نوعاً دارای رشد فکری و شعور سیاسی می باشند و با جهان خارج ارتباط دارند و آزادی های سیاسی کشورهای جهان را مشاهده می کنند، نادیده گرفتن آراء و نظریات مردم و سلب آزادی های سیاسی از آنان و اصرار بر ولایت مطلقه فقیه و لزوم تسلیم همه اقشار در برابر نظر یک فرد غیر معصوم جائز الخطا موجب زدگی و عصیان آنان می شود!) این گونه اظهار نظر های بیشتر شبیه به حرف های سیاسی و عوام پسند است، تا نظریه علمی و فقهی. آخر کدام یک از فقهای عظام و کدام یک از اصحاب رضوان اللہ علیهم ولایت مطلقه را این طور تعریف کرده اند که حالا ما بخواهیم درصد تخطئه آنها برآییم؟ (ولایت مطلقه فقیه) یعنی آن که ولی امر در هر سه منصب (فتوا) و (قضا) و (حکومت دارای ولایت است) و محدوده ولایت او محدود به منصب (فتوا) یا منصب (فتوا) و (قضا) نیست و او در چارچوب منافع اسلام و مصالح جامعه اسلامی، حق دخالت در همه شوون اجتماع را دارد و از همین جهت است که هر سه رکن اساسی نظام یعنی تقنینی، قضایی و اجرایی تحت اشراف و اختیار ولایت او است. (ولایت مطلقه فقیه) یعنی آن که، به دلالت عقل و شرع، احدی حق دخالت و تصرف در شوون اجتماعی را ندارد و در حقیقت احدی ولایت ندارد مگر خداوند متعال و یا کسی که از ناحیه خداوند منصوب باشد و لذا در زمان غیبت امام معصوم (ع)، اگر کسی بخواهد در شوون حکومت و ولایت تصرف کند، باید ماذون از سوی ولی فقیه باشد و عمل وی مورد تنفیذ رهبری حکومت اسلامی قرار گیرد. از این جهت در نظام مقدس جمهوری اسلامی بر اساس اصول قانون اساسی کشور، مناصب رئیس قوه مجریه و رئیس قوه قضائیه به صورت مستقیم و قوه مقننه به واسطه شورای نگهبان از سوی مقام معظم رهبری و ولی فقیه مورد تنفیذ قرار می گیرد و بدون تنفیذ او، هیچ یک مشروعیت ندارند. (ولایت مطلقه فقیه) یعنی همان که استاد عظیم الشان ما، حضرت امام خمینی اعلی الله کلمته فرمودند که: (حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز، روزه و حج است... و می تواند هر امری را چه عبادی و چه غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح است از آن تاوقتی که چنین است، جلوگیری کند...) و به تعبیر دیگر ایشان: (اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیه الهیه است، باید عرض کنم که حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اکرم (ص) یک پدیده بی معنا و بی محتوا باشد.) بنابراین لازم است کسانی که در رد ولایت مطلقه به برخی فرمایش های حضرت امام قدس سره استناد می کنند، به این تعبیر بلند و نظایر آن نیز دقت کرده و چشم خود را از این فرمایش ها نپوشانند که اخذ به بعض کلام و وانهادن

بعض دیگر شیوه غیر مرضیه و غیر علمی است. خلاصه باید گفت: تعبیر (مطلقه) یک اصطلاح اصولی است و تاویل و تحول آن به (مطلقه) در اصطلاح رایج علوم سیاسی امروزی یعنی (حکومت مطلقه فردی) و قرار دادن آن در قبال (مشروطه) اساسا امری است باطل و ناشی از خلط مباحث و عدم دقت و یا خدای ناکرده مغالطه و عناد است. اعوذ بالله من العناد و العصبیه. از آن جا که ولایت مطلقه فقیه، ادامه ولایت عامه ائمه طاهرین (ع) و ولایت آن بزرگواران استمرار ولایت کلیه پیامبر عظیم الشان (ص) و ولایت ایشان هم استمرار ولایت تامه الهیه جلت عظمته می باشد، بر این اساس چنان که قبلا نیز گفته شد، کاری که خبرگان می توانند انجام دهند، کشف و تشخیص مصداق ولی فقیه است، نه انشا یا جعل یا اعطای مقام و نصب وی. اگر مصداقی دارای هیچ رقیب و عدیلی نباشد، ولایت وی در جامعه اسلامی به نحو تعیین پدیدار می شود، و در این صورت خبرگان همین مسوولیت را هم نخواهند داشت، چرا که ولایت چنین مصداقی، نیاز به تشخیص و قیام آرای کارشناسانه اهل حل و عقد ندارد. به عبارت دیگر: در چنین فرضی مسوولیت خبرگان، سالبه به انتفای موضوع است، نظیر آنچه در خصوص بنیانگذار و رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی اعلی الله کلمته و درجته اتفاق افتاد. از این رو خبرگان نمی توانند برای مصداقی که به عنوان ولی فقیه تشخیص داده است، توقیت و محدودیت زمانی یا محدودیت مسوولیتی قائل شوند که مثلامدت رهبری شش سال یا ده سال است، هر چند قابل تجدید باشد و یا بعض از شوون ولایت، به دیگر اشخاص یا مسوولان سپرده شود. اساسا چنین شروطی هیچ وجه شرعی نداشته و بلکه خلاف شرع مقدس است، زیرا: اولاً، این خبرگان نیست که جعل یا اعطای مقام ولایت مطلقه به ولی فقیه کرده است که در نتیجه بتواند محدودیتی چه از حیث زمانی و چه از جهت مسوولیتی و چه از نظر مکانی برای آن تعیین نماید، بلکه ولایت وی ناشی از حکم شارع مقدس و نصب اوست. ثانياً، سلب حقوقی که خداوند متعال به اشخاص اعم از حقیقی و حقوقی اعطا کرده، جایز نبوده و فاسد است، نظیر سلب حق شرعی ارث میت یا سلب حق قصاص از اولیای دم و همانند آن. به عبارت دیگر: کلیه این شروط، مخالف کتاب و سنت است و شرط مخالف با کتاب و سنت، فاسد و باطل و بی جاست. بنابراین، آنچه گفته شده که (محدودیت رهبری و ولی فقیه، مردمی بودن نظام را تأیید و به اعتماد ملت کمک می کند و مطلق و نامحدود بودن انتخاب شخص غیر معصوم برای چنین منصب مهمی با اختیارات وسیع، خلاف احتیاط است و بعد هم استدلال می شود که مرجع تقلید نیز با فرض اعلم شدن دیگری باید عوض شود تا چه رسد به رهبری سیاسی با مسوولیت سنگینی که بر عهده دارد)، رایی باطل و استدلالی بلاوجه است و ناشی از عدم توجه به مبانی شرع و قانون اساسی جمهوری اسلامی است، زیرا قانون اساسی نیز در اصل یکصدویازدهم تصریح می کند که: (هرگاه رهبری از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقدیکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد). بر اساس مفاد این اصل مراقبت از استمرار اوصاف و شرایط ولی فقیه و نظارت بر عدم فقدان این شرایط، به عهده مجلس خبرگان رهبری است و از این جهت گرچه مقام رهبری در نظام اسلامی محدودیت زمانی و مکانی مسوولیت ندارد، ولی روشن است که مشروط به وجود شرایط و ویژگی های معینه ای است که در طول زمان و مکان و در بستر انجام مسوولیت ها، باید پایدار بماند و همچنان که در مرحله حدوث، وجود این شرایط در شخص ولی فقیه لازم بوده است، در مرحله بقا نیز استمرار این ویژگی ها در وی ضروری است و وظیفه سنگین مجلس خبرگان در کشف مصداق ولایت فقیه، اختصاص به مقام حدوث نداشته، بلکه در مقام بقا نیز وجود دارد.

فقه اهل بیت:

اگر گفتیم ولی فقیه حاکم بر قانون است در این صورت قانون اساسی خدشه دار نمی شود؟

آیت الله حسین مطهری:

ولی فقیه حاکم بر قانون اساسی است و اساساً این قانون به واسطهٔ تنفیذ ولی فقیه قابلیت اجرا پیدا می کند، چنان که اصل یکصد و هفتاد و هفتم قانون اساسی تصریح دارد که مصوبات شورای بازنگری در قانون اساسی پس از تایید و امضای مقام رهبری، قابلیت ارائه به مردم برای همه پرسى را دارد. بنابراین روشن است که رهبری حاکم و مافوق قانون اساسی است و چارچوب قانون اساسی محدود کننده حوزه اختیارات و اقتدار ولایت مطلقه فقیه نیست، چرا که، قوانین به صورت موقت وضع شده اند و با تغییر شرایط مختلف تغییر می کنند و دائماً مورد اصلاح و اكمال واقع می شوند، از این جهت ممکن است در همه حال، کارآمد و راهگشا نباشند زیرا قوانین، قراردادهای مبتنی بر تجربه اند. بنابر این ابطال، ناپذیری در آنها راه دارد در جامعه اسلامی که برخلاف جوامع غیر دینی، حکومت دارای، منشا و مشروعیت الهی است، قوانین اعم از عادی و اساسی دارای (موضوعیت بالعرض) است و آنچه (موضوعیت بالذات) دارد، ارزش ها و فرامین الهی است. همین چارچوب ارزشی و مقدس است که حاکم بر رفتار فردی و جمعی و حکومتی جامعه اسلامی است و کل نظام و شوون آن را مشروعیت می بخشد و قوانین برای کارآمد شدن این نظام و چگونگی حکومت کردن و شیوه های اعمال حکومت و توزیع وظایف و تکالیف کارگزاران حکومت وضع شده است و این، البته به معنای کم اهمیت دانستن قانون اساسی یا قوانین عادی نیست به عبارت دیگر: به مسأله (حاکمیت ولی فقیه بر قانون اساسی) از دو بعد (مشروعیت) و (کارآمدی) باید نگریست. (مشروعیت) جامعه اسلامی و دینی به حاکمیت ولایت مطلقه فقیه است و در نگاه از این بعد ولی فقیه حاکم بر قانون است و البته نظام اسلامی کارآمد نیز هست و کارآمدی این نظام یعنی روشهای حکومتی را قوانین، معین و تامین می کند. در این صورت درست است که قوانین برای همگان لازم الاجراست و نقض قانون روا نیست و بر اساس اصل یکصد و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است، اما این بدان معنا نیست که دست ولی فقیه برای حل معضلات نظام اسلامی بسته شود، زیرا ولی فقیه، اساس اداره حکومت اسلامی را بر قوانین می گذارد، اما می تواند برای تامین مصلحت جامعه اسلامی از روشهای فوق قانون نیز بهره برداری کند. نمونه برجسته آن فرمان حضرت امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه مبنی بر بازنگری در قانون اساسی مصوب سال 1358 بود که در آن قانون با فرض آن که با دقت نظر فراوانی تنظیم شده بود، ولی هیچ راه قانونی برای تجدید نظر و اصلاح و اكمال قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش بینی نشده و وجود نداشت و این یکی از نقایص بزرگ آن قانون بود که با درایت و تدبیر ولی فقیه حل شد اگر قرار بود که ولایت مطلقه فقیه بر قانون اساسی حاکمیت نداشته باشد، این نقیصه و نقایص دیگر قانون اول، غیر قابل حل می شد، در حالی که در فقه سیاسی اسلام، با توجه به حوزه اختیارات ولی فقیه، برای حل معضلات جامعه اسلامی، بن بست وجود ندارد بنابراین حاکمیت ولی فقیه بر قانون و فوق قانون بودن او به همین معناست که او می تواند برای بازکردن بن بست ها در اداره حکومت و تامین مصالح جامعه اسلامی، از چارچوب خشک و غیر قابل انعطاف قانون خارج شود، چرا که قانون، تقدس و ارزش و موضوعیت بالذات ندارد، بلکه قوانین در خدمت ارزش ها و مقدرات و تامین مصالح فرد و اجتماع اسلامی است و نقص و ضعف قوانین نباید ما

را از رسیدن و اجرای ارزش های الهی و سامان دادن مصالح امت اسلام بازدارد. اگر این هدف والا با توسل به احکام اولیه الهیه، قابل وصول و تامین باشد، ولی فقیه از همین طریق وارد خواهد شد، اما اگر با توجه به شرایط خاص و ضرورت جامعه، اجرای آن احکام، منتج به آن نتیجه اصلی و هدف والا نشود، در این صورت از اختیارات و مسوولیت های ولایت مطلقه فقیه آن است که حتی به وسیله تعطیل موقت احکام اولیه و با استناد به حکم حکومتی، مصالح اسلام و امت اسلامی را تامین نماید در این صورت قانون که قطعاً نسبت به احکام اولیه دررتبه پایین تری قرار دارد، بالفحوی و به نحو اولی، محکوم ولایت مطلقه فقیه بوده و ولی فقیه بر آن حاکمیت دارد. از این جهت استادبزرگوار ما حضرت امام خمینی قدس سره فرمودند: (حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، درموقعی که آن قراردادهای مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می تواند هرامری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، تا وقتی که چنین است، از آن جلوگیری نماید). دقیقاً براساس همین مبنای آن بزرگوار پس از تشخیص مصالح و مفاسد، درمقطع زمانی خاصی به دلایل ویژه ای، (حج) این واجب اهم الهی را برای چند سال تعطیل فرمود از این رو این اشکال که (با اعتقاد و قول به ولایت مطلقه فقیه، قانون اساسی گرفتار تضاد عجیبی خواهد بود و بالاخره با فرض قانونمند بودن کشور و داشتن تشکیلات وسیع و ارگان های مختلف قانونی، ولی فقیه فوق قانون نیست، بلکه در متن قانون است)، اشکالی کاملاً غیر موجه و ناشی از خلط دو مقوله (مشروعیت) و (کارآمدی) و نیز ناشی از تفسیر غلط قانون و قائل بودن موضوعیت بالذات برای قانون است اساساً برخلاف این اشکال، باید گفت که: اگر بر ولایت مطلقه فقیه و حاکمیت و فوقیت ولی فقیه بر قانون اساسی معتقد نباشیم، این قانون، گرفتار تضاد و تناقض خواهد شد، چرا که در اصل یکصودهم قانون اساسی در مقام شمارش وظایف مقام رهبری به مواردی اشاره می شود که حاکی از ولایت مطلقه است و از آن جمله است بند اول، دوم، هفتم و هشتم از این اصل. همین که در بند هشتم، یکی از وظایف مقام رهبری را حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست دانسته است، به خوبی دلالت دارد که ولی فقیه در برخی از مواقع برای رفع مشکلات نظام باید طرق عادی را که همان طرق قانونی و چارچوب قانون اساسی و قوانین عادی است ترک کرده و با رای و نظر خود که همان حکم حکومتی است مشکلات جامعه اسلامی را حل و فصل نماید به عبارت دیگر: این قانون اساسی نیست که فقه سیاسی شریعت اسلام را تفسیر می کند، بلکه مبانی شرع است که باید مفسر قانون اساسی و اصول مختلف آن واقع شود. البته این موضوع نه تنها از عظمت و احترام قانون اساسی نمی کاهد، بلکه عین عظمت و احترام به آن است. لذا اگر حاکمیت ولی فقیه بر قانون مطرح می شود، درحقیقت حاکمیت فقه بر (قانون) مطرح شده است، چرا که ولایت مطلقه فقیه یعنی ولایت مطلقه فقه، و از این جهت این حاکمیت بر خودولی فقیه نیز هست، چرا که فقه قانون شریعت الهی است و بر همه عباد لازم الاجر است خلاصه این ویژگی جدا نشدنی حکومت و ولایت است که اعمال ولایت و صدور و نفوذ حکم حاکم اسلامی و ولی امر مسلمین در چارچوب احکام و مقررات ثابت، محدود نمی شود ولی فقیه با تشخیص مصالح تامه ملزمه و یا مفاسد تامه ملزمه، نسبت به صدور (حکم حکومتی) اقدام می کند از دیدگاه قرآن و روایات، این حکم همان (حکم الله تعالی) است. روشن است که اعمال این گونه اختیارات مفوضه به ولایت مطلقه فقیه که خارج از چارچوب احکام فرعیه اولیه است، به عنوان احکام ثانویه نیست، چرا که احکام ثانویه ربطی به اعمال ولایت مطلقه فقیه ندارد، چنان که نظر استاد بزرگوار ما حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه نیز همین است و به تعبیر آن بزرگوار: (اساساً اگر چنین نباشد، حکومت الهیه مطلقه مفوضه به نبی اکرم (ص) یک پدیده بی معنا و محتوا خواهد بود.) ما

در زمینه احکام ولایی و حکومتی و فرق آن با احکام اولیه و ثانویه و مسائل مرتبطة در جای دیگری به تفصیل سخن گفته ایم که علاقه مندان می توانند مراجعه کنند. با توجه به توضیحاتی که گذشت و با توجه به آنچه که قبلا گفته شد که یکی از شوون ولایت مطلقه، مقام قضا است، اینک روشن می شود که مثلا گرچه هر مجتهد جامع الشرائطی می تواند قضاوت کند، ولی در سایه حکومت اسلامی برای رفع هرج و مرج و جلوگیری از گسستن شیرازه نظم و انتظام جامعه اسلامی، و بر طبق قانون اساسی، عالی ترین مقام قوه قضائیه را ولی فقیه تعیین می کند. بنابراین ولی فقیه چنان که شرعا و قانونا می تواند رئیس قوه قضائیه را تعیین کند، می تواند دادگاه یا قاضی ویژه ای را برای امر خاص نظیر امور روحانیت تعیین نماید عجب این جاست که بر طبق قوانین قضایی، رئیس هر دادگستری مجاز است که قاضی ویژه ای برای امر خاصی تعیین کند، اما اشکال به ولی فقیه می شود که او چرا دادگاه و قاضی ویژه ای برای روحانیت تعیین نموده است البته ذکر این نکته لازم است که: با استناد به نوع عملکرد یک دستگاه، نمی توان منکر مشروعیت آن شد، همچنان که اگر مسلمانان در عمل، رفتار شایسته مسلمانی را انجام ندهند، دلیلی بر نقض یا انکار دین اسلام نیست. در این صورت تقصیر با عامل است، نه با اصل عمل. نمی توان نقض عملکرد هیچ تشکیلاتی در نظام را به پای کل نظام و ولی فقیه نوشت، چنان که عملکرد ناشایست برخی از اصحاب نبی اکرم (ص) و یابعضی از کارگزاران حکومت امیرالمومنین (ع) رانمی توان به حساب آن بزرگواران گذاشت.